

لوح دوندای فلاح و نجاج - هو الله - ای اهل ملکوت ابهی،...

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



۸۳

لوح دوندای فلاح و نجاج

هو الله

ای اهل ملکوت ابهی، دوندای فلاح و نجاج از اوج سعادت عالم انسانی بلند است خفتگان بیدار کند کوران بینا نماید غافلان هوشیار فرماید کران شنوا نماید گنگان گویا کند مردگان زنده نماید. یکی ندای مدنیت و ترقیات عالم طبیعت است که تعلق بجهان ناسوت دارد و مروج اساس ترقیات جسمانی و مری کالات صوری نوع انسان است. و آن قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به الترقی عالم بشر است که منبعث از افکار عالیه و نتائج عقول سلیمه است که بهمت حکما و فضلائی سلف و خلف در عرصه وجود جلوه نموده است. و مروج و قوه نافذه آن حکومت عادله است.

و ندای دیگر ندای جانفزای الهیست و تعالیم مقدسه روحانی که کافل عزت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیت عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانیه در عالم بشری و حیات جاودانیت و اس اساس آن تعالیم و وصیای ربانی و نصایح و انجذابات وجدانیت که تعلق بعالم اخلاق دارد. و مانند سراج مشکاة و زجاج



ORIGINAL



AUDIO

حقائق انسانی را روشن و منور فرماید و قوه نافذهاش کلمه الله است. ولی ترقیات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا منضم بکمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتیجه نبخشد. و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد. زیرا از ترقیات مدنی و تزین عالم جسمانی هر چند از جهتی سعادت حاصل و شاهد آمال در نهایت جمال دلبری نماید. ولی از جهات دیگر خطرهای عظیم و مصائب شدیده و بلاهای مبرمه نیز حاصل گردد.

لذا چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت دلریا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات جسیمه و اکتشافات علمیّه و فنیّه نمائی گوئی که مدنیّت سبب سعادت و ترقی عالم بشری است و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناریه که قاطع ریشه حیانتست نمائی واضح و مشهود گردد که مدنیّت با توحش توأم و همعناست. مگر آنکه مدنیّت جسمانیّه مؤید بهدایت ربانیّه و سنوحات رحمانیه و اخلاق الهیه گردد و منضم بشؤونات روحانی و کمالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود.

حال ملاحظه میکنید که متمدن و معمورترین ممالک عالم مخازن موادّ جهنمی گردیده. و اقالیم جهان لشکرگاه حرب شدید شده. و امم عالم ملل مسلّحه گردیده و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب شدید افتاده. پس باید این مدنیّت و ترقی جسمانی را منضمّ بهدایت کبری کرد. و عالم ناسوت را جلوه گاه فیوضات ملکوت نمود و ترقیات جسمانی را توأم بتجلیات رحمانی کرد، تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصه وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد و در غایت ملاحظت و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزّت ابدیه چهره گشاید. الحمد لله قرون و اعصار متوالیه است که ندای مدنیّت بلند است و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقی یافت و معموریت جهان بیفزود و کمالات صوری ازدیاد جست تا آنکه عالم وجود انسانی استعداد کلیّ برای تعالیم روحانی و ندای الهی یافت.

مثلا طفل رضیع تدرّج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آنکه جسم بدرجه بلوغ رسید. چون بدرجه بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات معنویّه و فضائل عقلیه حاصل نمود. و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد. بهمچنین در عالم امکان نوع انسان ترقیات جسمانیّه نمود و تدرّج در مدارج مدنیّت کرد. و بدائع و فضائل و مواهب بشری را در اکل صورت حاصل نمود. تا آنکه استعداد ظهور جلوه و کمالات روحانیّه الهیه حاصل کرد و قابلیت استماع ندای الهی یافت. پس ندای ملکوت بلند شد و فضائل و کمالات روحانیّه جلوه نمود. شمس حقیقت اشراق کرد انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریت ساطع گشت. امیدواریم که اشراق این انوار روز بروز شدیدتر گردد و این کمالات معنویّه جلوه بیشتر کند تا نتیجه کلیّه عالم انسانی ظهور و بروز کند و دلبر محبت الله در نهایت ملاحظت و صباحت شاهد انجمن گردد.

ای احبای الهی بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت و محبت عمومی بین افراد انسانی ملاحظه در کائنات ذی روح نمائید یعنی حیوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده ئی از ابناء و افراد جنس و نوع خویش جدا و بتنهائی زندگانی نماید و با هم در نهایت ضدیت و کلفتند. و چون بیکدیگر رسند فوراً بجنگ و جدال پردازند و بدرندگی چنگ باز و دندان تیز کنند مانند سباع ضاربه و گرگان خونخوار که حیوانات مفترسه‌اند که جمیع بتنهائی زندگانی نمایند و تخری معیشت خویش کنند.

اما حیوانات خوش سیرت نیک طینت صافی فطرت از پرنده و چرنده در نهایت محبت با یکدیگر الفت نمایند و جوق جوق و مجتمعا زندگانی کنند و با کمال مسرت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند طیور شکور که بدانند ئی چند قناعت کنند و با یکدیگر با نهایت سرور الفت نمایند. و در دشت و چمن و کوهسار و دمن بانواع الحان و آواز پردازند و همچنین حیوان چرنده مانند اغنام و آهو و نخجیر در نهایت الفت و همدمی در چمن و مرغزار بسرور و شادمانی و یگانگی زندگانی نمایند ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و سائر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و بتنهائی سیر و شکار کنند. حتی پرنده و چرنده چون باشیان و مغاره یکدیگر آیند تعرض و اجتنابی نه. بلکه نهایت الفت و مؤانست مجری دارند بعکس درندگان که هر یک بمغاره و مأوای دیگری اگر تقرب جوید بدریدن همدیگر پردازند. حتی اگر یکی از کوی دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود معدوم نماید پس واضح و معلوم شد که الفت و محبت در عالم حیوان نیز از نتایج سیرت خوش و طینت پاک و صافی فطرت است و اختلاف و اجتناب از خصائص درندگان بیابان است حضرت کبریا در انسان چنگ و دندان سباع درنده خلق نموده بلکه وجود انسانی باحسن التقویم و بنهایت کجالات وجودی ترکیب و ترتیب شده. لذا سزاوار کرامت این خلقت و برازندگی این خلعت این است که بالفت و محبت نوع خویش پردازد بلکه بکافه حیوانات ذی روح بعدل و انصاف معامله نماید.

و همچنین ملاحظه نمائید که اسباب رفاهیت و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و یگانگی است. و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلت و اضطراب و ناکامی. ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از این امور و هر روز بصفت حیوان وحشی مبعوث و مسموخ میشود. دمی پلنگ درنده گردد و وقتی مار و ثعبان جنبنده. ولی علویت انسان در خصائل و فضائل ایست که از خصائص ملائکه ملأ اعلی است. پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود شخصی است آسمانی و فرشته‌ایست ملکوتی و حقیقتی ربّانی و جلوه ئی رحمانی. و چون نزاع و جدال و خونخواری نماید مشابه بارذل حیوان درنده گردد تا بدرجه ئی رسد که اگر گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد او در یک شب صد هزار اغنام را در میدان حرب افتاده خاک و آلوده خون نماید اما انسان دو جنبه دارد یکی علویت فطریّه و کجالات عقلیه و دیگری سفلیت حیوانیه و نقائص شهوانیه. اگر در ممالک و قالیم آفاق سیر نمائید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنید و از جهتی

مآثر مدنیّت و عمار ملاحظه فرمائید اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتال است. ولی عمار و آبادی نتایج انوار فضائل و الفت و وفاق.

اگر کسی در صحرای اواسط آسیا سیاحت نماید ملاحظه کند که چه بسیار مدائن عظیمه معموره مانند پاریس و لندن مطمور گردیده و از بحر خزر تا نهر جیحون دشت و صحرا و برّ و بیابان خالیه خاویه تشکیل نموده مدن مطموره و قرای مخروبه آن صحرا را راه آهن روسیه دو روز و دو شب قطع نماید. وقتی آن صحرا در نهایت مدنیّت و معموریّت و آبادی بود و علوم و معارف منتشر و فنون و صنایع مشتهر و تجارت و فلاحت در نهایت کمال و حکومت و سیاست محکم و استوار بود حال اغلب آن ملجأ و پناه طوایف ترکان و بکلی جولانگاه حیوانات وحشی گردیده. مدن آن صحرا از قبیل جرجان و نساء و ایورد و شهرستان که در سابق بعلم و معارف و صنایع و بدایع و ثروت و عظمت و سعادت و فضائل معروف آفاق شد. حال در آن صحرا صدائی و ندائی جز نعره حیوانات وحشیّه نشنوی و بغیر از جولان گرگان درنده نبینی.

و این خرابی و مطموری بسبب نزاع و جدال و حرب و قتال در میان ایران و ترکان شد که در مذهب و مشرب مختلف شدند و از تعصب مذهبی رؤوسای پیدین فتوای بر حلیّت خون و مال و عرض یکدیگر دادند. این یک نمونه ایست که بیان میشود. پس چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبت است و آنچه مطمور است از نتایج بغض و عداوت. با وجود این عالم بشر متنبه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد. باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند.

و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم نمائید که هر کائنی از کائنات مرگب از اجزاء متنوّعه متعدّده است و وجود هر شیء فرع ترکیب است. یعنی چون بایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این منوالست. و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائن معدوم شود یعنی انعدام هر شیء عبارت از تحلیل و تفریق اجزاست. پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیاست و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممت. بالجمله تجاذب و توافق اشیاء سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است. و تنافر و تخالف اشیاء سبب انقلاب و اضمحلال است. از تالف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقیق یابد. و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید. لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانی است و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت ممت نوع بشر است.

و چون بکشت زاری مرور نمائی ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشت زار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات شده است. و چون پریشان و

بی ترتیب مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گياه تباه و خود روئیست. پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مرئی حقیقی است. و تفرق و تشتت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین با وجود این چه گونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تام بین بشر حاصل گردد.

گوئیم اختلاف بدو قسم است یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خائمانرا براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند. و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال. ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الاشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد. چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد.

و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقی اعضاء و اجزای انسان است که سبب ظهور جمال و کمال است و چون این اعضاء و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضاء و اجزا سریان دارد و در عروق و شریان حکمران است. این اختلاف و تنوع مؤید اثتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت اگر حدیقه ئی را گلهای و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یکنوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد. ولکن چون از حیثیت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوه سائر الوان گردد، و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید.

و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود. الیوم جز قوه کلیه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیا است عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجره واحده جمع نتواند. اوست نافذ در کلّ اشیاء و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظلّ کلمه وارد و در نهایت اثتلاف مجتمع و متحد و متفقند. چه بسیار محافل تشکیل گردد و بملل و طوائف و قبائل مختلفه تزیین یابد اگر نفسی وارد محفل گردد حیران ماند گمان کند که این نفوس از وطن واحد و از ملت واحده و طائفه واحده. و افکار واحد و اذکار واحد و آراء واحدند و حال آنکه یکی اهل امریک است و دیگری از اهالی افریک یکی از آسیاست دیگری از اروپا یکی از هندوستانست و دیگری از ترکستان. یکی عرب است و

دیگر تاجیک یکی ایرانی است و دیگری یونانی با وجود این در نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزادی و وحدت و فرزانی با هم دمساز و هم آواز و همداستانند.

و این از نفوذ کلمه الله است. اگر جمیع قوای عالم جمع شوند مقتدر بر تأسیس محفلی از این محافل نگردند که باین محبت و مودت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و الفت و یگانگی عالم انسانی باشد. آیا هیچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمه الله تواند. لا والله برهان واضح و حجت بالغ اگر نفسی دیده انصاف باز کند مدهوش و حیران گردد و انصاف دهد که جمیع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان باید از تعالیم و وصایای بهاءالله مسرور و ممنون و خشنود باشند. زیرا این تعالیم الهیه هر درنده ئی را چرنده کند و هر جنبنده ئی را پرنده نماید. نفوس بشر را ملائکه آسمان نماید. عالم انسانی را مرکز سنوح رحمانی فرماید. جمیع را باطاعت و سکون و امانت بحکومت مجبور نماید. و ایوم در جمیع عالم دولتی از دول مطمئن و مستریح نه. زیرا امنیت و اعتماد از بین بشر برخاسته ملوک و مملوک کل در معرض خطرند حزبی که امروز بجمال دیانت و امانت تمکین از حکومت دارند و با ملت بصدقت تامه رفتار میکنند این حزب مظلومند.

و برهان بر این آنکه جمیع طوائف در ایران و ترکستان بفکر کم و بیش خویشند و اگر از حکومتی اطاعتی نمایند یا بامید عطائی و یا خوف از عقابی است مگر بهائیان که خیر خواه و مطیع دول و محب و مهربان بجمیع مللند و این اطاعت و انقیاد بنص صریح جمال ابهی فرض و واجب بر کل.

لذا احبباء اطاعة لأمر الحق بجمیع دول بی نهایت صادق و خیرخواهند و اگر نفسی بحکومت خلافی نماید خویش را عند الحق مؤاخذ و مسئول و مستحق عقاب داند و مردود و خطا کار شمرد با وجود این عجب در این است که بعضی از اولیاء امور سائر طوائف را خیرخواه شمردند و بهائیان را بدخواه. سبحان الله در این ایام اخیره که حرکت و هیجان عمومی در طهران و جمیع بلدان ایران واقع شد مثبت و محقق گردید که یک نفر بهائی مداخله در این امور نمود و نزدیک عموم نرفت. و بدین سبب مورد ملامت بیخردان گردیدند زیرا اطاعت جمال مبارک نمودند و در امور سیاسیّه ادا مداخله نمودند و بهیچ حزبی تقرّب نجستند بحال و صنعت و وظائف خود مشغول بودند.

و جمیع احببای الهی شاهد و گواهند که عبدالبهاء از جمیع جهات صادق و خیرخواه دول و ملل عالم است علی الخصوص دو دولت علیه شرقیه زیرا این دو اقلیم موطن و محلّ هجرت حضرة بهاءالله است و در جمیع رسائل و محررات ستایش و نعت از دولتین علیتین نموده و از درگاه احدیت طلب تأیید کرده. و جمال ابهی روحی لأحبائه الفداء در حقّ اعلی حضرت شهریاران دعا فرموده سبحان الله با این براهین قاطعه هر روز واقعه حاصل

شود و مشکلاتی آشکار گردد. ولی ما و احبای الهی نباید در نیت خالصه و صدق و خیر خواهی خویش ادنی فتوری نمائیم بلکه باید در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم و بادعیه خیریه پردازیم.

ای احبای الهی این ایام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی. شما نباید نظر بشخص عبدالبهاء داشته باشید زیرا عاقبت شما را وداع خواهد نمود بلکه باید نظر بکلمه الله باشد. اگر کلمه الله در ارتفاع است مسرور و مشعوف و ممنون باشید، و لو عبد البهاء در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد. زیرا اهمیت در هیكل مقدس امر الله است نه در قالب جسمانی عبدالبهاء. یاران الهی باید بچنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی اگر صد امثال عبدالبهاء هدف تیر بلاء شود ابدًا تغیر و تبدلی در عزم و نیت و اشتعال و انجذاب و اشتغال بخدمت امر الله حاصل نگردد. عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارک است و مظهر عبودیت صرفه محضه در گاه کبریاء. دیگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه رتبه ئی و نه اقتداری. و هذه غایتی القصوی و جنتی المأوی و مسجدی الاقصی و سدرتی المنتهی. ظهور کلّ مستقلّ بجمال مبارک ابهی و حضرت اعلی مبشّر جمال مبارک روحی لهما الفداء منتهی شد و تا هزار سال کلّ من فیض أنواره یقتبسون و من بحر الطافه یعترفون یا احبّاء الله هذا وصیتی لكم و نصحی علیکم فهینئنا لمن وفقه الله علی ما رقم فی هذا الورق الممرّد عن سائر النقوش و علیکم البهاء الأبهی (ع ع)

